

کارهای مهمی که انجام داده‌اید چه بوده‌اند؟

طی بیش از نیم قرن گذشته در سه زمینه کار کرده‌ام: آموزش و پرورش، ادبیات کودکان، و کتاب مرجع اختصاصی کودکان و نوجوانان، یعنی فرهنگ‌نامه. در هر سه زمینه گرچه به ابعاد جهانی کار نیز نظر داشته‌ام ولی هدف اصلی من خدمت به کودکان و نوجوانان این سرزمین بوده و هست.

ولی اجازه بدهید در آغاز صحبت یک مسئله را روشن کنم. من معتقدم که جمع کار را پیش می‌برد نه فرد. فرد می‌تواند نقش هماهنگ کننده داشته باشد، بنابراین در هر سه زمینه تنها نکته‌ای که بتوانم به حساب خود بگذارم، پیدا کردن راه‌های کار ثمربخش گروهی بود. چه در مدرسه‌ی فرهاد^۱ و جمع مریبان، معلمان و دانش‌آموزان، چه در شورای کتاب کودک و جمع علاقه‌مندان به این زمینه از کار و چه اکنون، که در جمع گروه‌های تخصصی و مؤلفان و ویراستاران فرهنگ‌نامه‌ی کودکان و نوجوانان.

کار گروهی برای من بسیار شیرین، بسیار آموزنده و بسیار برانگیزاننده است.

و آن‌ها؟

پیدا کردن روشی تربیتی که به تحول واقعی در انسان‌ها برسد، را ثمره‌ی کار جمعی مربیان و معلمان و همکاران کودکان، دبستان و مدرسه‌ی راهنمایی فرهاد است که از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۵۹، یعنی بیست و پنج سال ادامه یافت. در این مدرسه ما روش‌هایی را پیدا کردیم، آزمودیم و به نتیجه رساندیم که بتواند به هر کودک و نوجوان این آزادی و اختیار را بدهد که خودش باشد، توانایی‌ها و استعدادهای خودش را بیوراند، نگرش انسانی و مثبت داشته باشد و زیر بار هیچ نوع کار تحمیلی و دستوری نرود.

در مدرسه‌ی فرهاد ما می‌خواستیم بچه‌ها مستقل باشند و خودشان تصمیم بگیرند، با هم همکاری و همیاری داشته باشند. مسئولیت بپذیرند و نسبت به هم احساس مسئولیت بکنند. رقیب هم نباشند. دنیا و مسائل آن را بشناسند و درباره‌ی هر موضوع با آگاهی و شناخت لازم تصمیم بگیرند.

این روزها، از این که دنیا دارد تجربه‌های تلخ قبل از جنگ جهانی دوم را تکرار می‌کند خیلی رنج می‌برم. منظورم تجربه‌ای است که ما در دوره‌ی نوجوانی و جوانی بدست آوردیم. رسانه‌های جمعی دست به دست هم داده‌اند و اضطراب، ترس و ناامنی مداوم را در وجود همه‌ی انسان‌ها دامن می‌زنند. فیلم‌ها خشونت را ترویج می‌کنند. کشتن و از میان بردن را امری طبیعی و ضروری جلوه می‌دهند. اطاعت از دستور، حتی دستور ضد انسانی، ضد اخلاقی جلوه‌ی خاص یافته است. این پدیده به ادبیات کودکان و سینمای کودکان نیز راه یافته است. از کنار آثاری "مثل هری پاتر"^۱ و "ارباب حلقه‌ها"^۲ نمی‌توان به سادگی گذشت. درست است که نویسندگان و فیلمساز در نهایت خیر را بر شر پیروز می‌کنند؛ حال چه داستان پلیسی باشد، چه جادو در آن حرف اول را بزند و چه موجودات عجیب و غریب

۱. عنوان مجموعه کتابی که نویسنده‌ی آن جوان کلین رولینگ است. از این مجموعه تا کنون شش جلد منتشر شده و در ایران نیز ناشران مختلف با ترجمه‌های گوناگون آن را منتشر کرده‌اند.

۲. ارباب حلقه‌ها، نوشته‌ی جی آر آر تالکین، ترجمه‌ی رضا علیزاده.

کرات دیگر را وارد ماجرا بکند. آن چه در ذهن خواننده و بیننده باقی می ماند ترس از دشمن پیدا و ناپیدا، اضطراب دائمی و احساس ناامنی است. تبلیغات هدایت شده، دشمن فرضی را تبدیل به دشمن قابل رؤیت می کند. از این راه جنگ‌ها و خونریزی‌ها توجیه می شوند. مطالعه‌ای در چگونگی شکل گرفتن جنگ جهانی دوم این مسیر را به خوبی به ما نشان داد و سبب شد از خود پیرسیم نقش نظام آموزش و پرورش در این میانه چیست؟ آیا می تواند انسان‌های آزاده را پروراند که با آگاهی و درایت بیندیشند، حرکت‌های سازمان یافته را تشخیص دهند و زندگی و آرمان‌های خود را در گرو آن نگذارند و تابع تصمیمات ضد انسانی نشوند؟

من این تجربه‌ی بیست و پنج ساله را در کتاب «جست و جو در راه‌ها و روش‌های تربیت»، کتاب سوم از تجربه‌های مدرسه‌ی فرهاد که حاصل کار همه‌ی همکاران این مؤسسه است آورده‌ام، و نشیب و فراز آن را مطرح کرده‌ام.

در زندگی شما نقطه‌ی عطفی وجود داشت که سر منشا تحولی باشد؟

- نقطه‌ی عطفی که بارها درباره‌ی آن اندیشیده و سخن گفته‌ام، پیدا کردن رشته‌ی تحصیلی‌ام بود و آن را مدیون جبار باغچه‌بان^۲ و دکتر محمد باقر هوشیار^۳ هستم. دانشجوی سال اول رشته‌ی علوم طبیعی در دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران بودم. ما دانشجویان بسیار مایل بودیم نقش سازنده‌ای در جامعه داشته

۱. جست‌وجو در راه‌ها و روش‌های تعلیم و تربیت، توران میرهادی، تهران، آگاه، ۱۳۷۶
۲. باغچه‌بان، جبار، ۱۳۴۵-۱۳۴۵؛ معلم ایرانی، در آموزش ناشنویان و موسس نخستین کودکان در ایران و از پیشگامان روش‌های آموزشی؛ مؤلف کتاب‌های متعدد درسی، و قصه‌ی کودکان.
۳. هوشیار، محمد باقر، ۱۳۶۶-۱۳۸۳؛ از پیشگامان تربیتی و استاد دانشگاه تهران

باشیم و به همین سبب هم زمانی که باغچه بان کلاس‌های سوادآموزی را در دبستان سعدی در محله‌ی سرچشمه تهران تشکیل داد، در آن شرکت کردیم. در کلاس باغچه بان روش آموزش الفبا را به بی سوادان یاد می‌گرفتیم. شیوه‌ی جذاب، عملی و ساده‌ی باغچه بان مرا بسیار مجذوب کرد. فهمیدم که به کار معلمی علاقه‌مندم و متوجه شدم که معلمی کاری خلاق و پربانگیزه است. دکتر هوشیار در دانشکده‌ی ادبیات اصول آموزش و پرورش را تدریس می‌کرد. او و همسرش با مادر و پدرم آشنا بودند و به خانه‌ی ما رفت و آمد داشتند. به صورت مستمع‌آزاد در کلاس او شرکت کردم. شیوه و محتوای درس ایشان چنان جذاب بود که یکی از دانشجویان منظم کلاسش شدم. او مسیر حرکت یک انسان غریزی را به سمت یک انسان وارسته و متعالی چنان زیبا و مستدل ترسیم کرد که سبب شد نقش آموزش و پرورش و معلم را بهتر درک کنم و بیشتر به آن دل ببندم.

کسان دیگری نیز غیر از پدر و مادران در زندگی شما تأثیر داشته‌اند؟

- بله، همسر اول^۱ و همسر دوم^۲. همسر اول من، سرگرد جعفر وکیلی و از اعضای سازمان نظامی حزب توده‌ی ایران بود و پس از کودتای ۱۳۳۲، در آبان ۱۳۳۳ اعدام شد. ما در فرانسه با هم آشنا شدیم. پس از بازگشت من به ایران ازدواج کردیم و پسر اول من پیروز حاصل این ازدواج است. زندگی در کنار انسانی اصیل، هر قدر هم کوتاه باشد موهبتی است ماندگار. از او بسیار آموختم. عشق به مردم، عشق به استقلال و فرهنگ سرزمینم. او به

۱. وکیلی، جعفر ۱۳۰۰-۱۳۳۳، افسر و عضو سازمان نظامی حزب توده‌ی ایران.
 ۲. خمارلو، محسن، ۱۳۱۲-۱۳۵۸، دبیر و همکار و مدیر فنی دبستان و مدرسه‌ی راهنمایی فرهاد.

من آموخت چگونه بر ضعف‌های خود چیره شوم. نسبت به خودم سختگیر باشم و حرکت در جهت اعتلای انسانی را حرکتی دائمی کنم. شیوه‌ای که بعدها در کتاب صد میدان خواجه عبدالله انصاری به آن برخورددم.

او با شگردهای خاص نامه‌هایی را به من رساند. این نامه‌ها پس از انقلاب اسلامی با عنوان «نامه‌ها از زندان»^۱ منتشر شدند. محتوای نامه‌ها شرح رویدادهای زندان و مقاومت‌های او و دیگران است. در آخرین نامه که در واقع وصیتنامه‌ی اوست از من می‌خواهد که کار فرهنگی انجام بدهم و پسر و خانواده‌اش را به من می‌سپارد.

همسر دوم محسن خمارلو، دوست همسر اولم بود. از همان روزهای نخستین آشنایی و در مراسم سوگواری همسر اولم، او احساس مسئولیت خاصی نسبت به پیروز داشت و هر زمان می‌توانست، با او بازی می‌کرد و او را به گردش می‌برد. گاه با هم او را به دکتر می‌بردیم.

او دبیر شیمی بود و تدریس می‌کرد. به هنگام تأسیس کودکانستان فرهاد به کمک من آمد و در همه‌ی کارها شرکت کرد. شجاعت، صداقت و جوانمردی او پایه‌ی زندگی مشترک ما شد. تفاهم، همکاری و از خودگذشتگی او زمینه را برای نتیجه‌بخش بودن تجربه‌های مدرسه‌ی فرهاد، شکل‌گیری شورای کتاب کودک و آغاز کار فرهنگ‌نامه به وجود آورد. کاوه را در خردسالی و در سیل شمال از دست دادیم، ولی پیروز، پندار و دلاور، فرزندان ما، بسیاری از خصلت‌های والای پدر را در وجود خود دارند.

او را در سال ۱۳۵۸ به دلیل غده‌ای مغزی جسماً از دست دادیم؛ ولی همیشه

۱. نامه‌ها از زندان، سازمان افسران حزب توده‌های ایران، به کوشش محمد حسین خسرو پناه، تهران: پیام امروز، ۱۳۸۰

با ماست.

و دیگران؟

- یاد گرفته‌ام دانش آموز و دانشجوی دائمی باشم. به همین سبب از همه می‌آموزم. به زمین و زمان و جهان و مردم نگاهی خاص یافته‌ام. سوال‌های بسیاری به طور مداوم در ذهن من شکل می‌گیرد و سعی دارم پاسخ‌های آن را بیابم. این خصلت را مدیون کار با همکارانی چون خانم نوش آفرین انصاری^۱ هستم و نگاه خاص انسانی او به همه‌ی زیر و بم‌های زندگی.

در کنار خود خواهر و برادر واقعی چون خانم معصومه سهراب (مافی)^۲ و آقای یحیی مافی^۳ داشته‌ام. همکار و هم‌دل و هم‌یار بودیم و هستیم و دغدغه و امید همه‌ی ما نسل جوان کشوری است که عاشقانه دوستش داریم.

از یار دوران کودکی و بزرگسالی خانم لیلی آهی (ایمن)^۴ و کار در کنار او نکته‌ها آموختم و از خانم ثمینه باغچه‌بان^۵ و صمیمیت عمیق او نسبت به همه‌ی کودکان به ویژه ناشنوایان به‌همچنین. روزی روزگاری ما سه نفر نام خود را سه تفنگدار گذاشته بودیم و سعی داشتیم در کتاب‌های درسی تحولی ایجاد کنیم. خانم باغچه‌بان کتاب فارسی اول دبستان را بر اساس روش آمیخته تنظیم کرد. خانم ایمن ادبیات کودکان را وارد کتاب‌های فارسی دوم تا پنجم کرد و خانم

۱. انصاری، نوش آفرین، (محقق)، ۱۳۱۸ -؛ دبیر شورای کتاب کودک و از پیشگامان آموزش کتابداری در ایران.

۲. سهراب، معصومه، (مافی)، ۱۳۰۲-۱۳۸۳ مؤسس مدرسه‌ی مهران و عضو هیئت مؤسس شورای کتاب کودک.

۳. مافی، یحیی، ۱۳۰۲-؛ مؤسس مدرسه‌ی مهران و عضو هیئت مؤسس شورای کتاب کودک.

۴. آهی، لیلی، (ایمن)، ۱۳۰۸ -؛ پژوهشگر، معلم، نویسنده و برنامه ریز آموزش و پرورش.

۵. باغچه‌بان، ثمین، ۱۳۰۵ -؛ پژوهشگر، نویسنده و کارشناس و معلم ناشنوایان.

دکتر زهرا خانلری^۱ قطعه‌های دلنشینی از ادبیات فارسی را برای کتاب‌های پنجم و ششم انتخاب و تنظیم کرد و من به کتاب‌های علوم و تعلیمات اجتماعی پرداختم و حاصل تجربه‌های مدرسه‌ی فرهاد را در تنظیم این کتاب‌ها به کار بردم.

این کار را در کتاب‌های فارسی دوره‌ی راهنمایی دکتر انوری و در کتاب‌های علوم هوشنگ شریف‌زاده انجام داد و در کتاب‌های درسی تحولی به وجود آمد. من می‌توانم فهرست دیگران را همچنان ادامه دهم. همکاران من در مدرسه، در شورا و فرهنگ‌نامه همه و همه به نوعی در شکل‌گیری اندیشه و نظرهای من مؤثر بوده و هستند. از شاگردان و دانشجویان نیز نکات فراوانی را آموختم. در کار فرهنگ‌نامه ایرج جهانشاهی^۲، ایران گرگین^۳، محمود محمودی^۴ و هوشنگ شریف‌زاده استادان من بودند و هستند.

چه نگاهی در زندگی شما را به جایی رساند که چنین کارهایی انجام دهید و مشارکت دیگران را بطلبید؟

شاید مهمترین و اصلی‌ترین مسئله پرسشی بود که برای همه‌ی ما جوانانی که جنگ جهانی دوم را در ایران و آثار و عواقب آن را در اروپا مشاهده کرده بودیم، به وجود آمد. ملت‌های اروپا در نیمه‌ی اول قرن بیستم، تاریخ و تمدنی کهن داشتند. از فرهنگ غنی برخوردار بودند. علم و هنر پیشرفته‌ای را به وجود آورده بودند. صنعت و فناوری منسجمی داشتند. اختراعات و اکتشافات متعددی به نام دانشمندان آن‌ها به ثبت رسیده بود.

-
۱. کیا، زهرا (خانلری)، ۱۲۹۳ - ۱۳۶۹؛ دکترای ادبیات فارسی، محقق، مترجم، استاد و مدیر دبیرستان.
 ۲. جهانشاهی قاجار، ایرج، ۱۳۰۵ - ۱۳۷۰؛ سروراستار و از بنیان‌گذاران فرهنگ‌نامه‌ی کودکان و نوجوانان.
 ۳. گرگین، ایران، ۱۳۱۱ -؛ سروراستار فرهنگ‌نامه.
 ۴. محمودی، محمود، ۱۳۰۴ - ۱۳۷۴؛ سروراستار فرهنگ‌نامه.

حال برای بار دوم و پس از بیست سال آن چنان با هم درگیر جنگ شده بودند و چنان کشتار و ویرانی را سبب شده بودند که حدود آن بیش از یک قاره را در بر می‌گرفت. چرا؟ چه چیز سبب کشتار بیش از پنجاه میلیون نفر شده بود؟ چه علتی سبب این همه ویرانی و دربه دری شده بود؟ چرا این مردم با فرهنگ به جان هم افتاده بودند؟ چرا از سلاح اتمی استفاده کرده بودند؟ به چه علت بازداشتگاه‌ها را به وجود آوردند و کشتارهای بیرحمانه‌ای را سازمان دادند؟ این همه وحشیگری چگونه از عهده انسان برآمد؟ آن‌ها در کجا و چگونه تربیت شده بودند؟ و چرا دست به این همه فجایع زدند؟

این سوال‌ها به طور مداوم در ذهن ما مطرح می‌شد و می‌بایست پاسخ یا پاسخ‌های آن‌ها را بیابیم. من مادر را هنگامی که حزب اخبار رادیوی آلمان شده بود دیده بودم. او پیروزی‌های آلمانی‌ها را که می‌شنید خوشحال می‌شد، ولی ابعادش را در نظر نمی‌گرفت. تا روزی که بمبی روی متروی لندن افتاد و بیش از چهار هزار نفر زیر دست و پا جان باختند. از آن روز به بعد از جنگ بیزار شد، زیرا توانسته بود ابعاد فاجعه را حس کند.

پیدا کردن پاسخ‌های این پرسش‌ها آسان نبود. مطالعات تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی می‌طلبید که سال‌ها ادامه یافت و هنوز هم ادامه دارد. رشته‌ی تحصیلی من روان‌شناسی و تعلیم و تربیت بود. در کلاس‌های هانری والِن^۱ استاد و محقق روان‌شناسی و نویسنده‌ی کتاب مبانی اندیشه شرکت می‌کردم و به کار پژوهشی در مدارس فرانسه می‌پرداختم. با جریان‌های تعلیم و تربیت نوین آشنا می‌شدم. سفرهای کاری و مطالعاتی مرا از نزدیک با تاریخ اروپا آشنا می‌کرد. موزه‌ها و نمایشگاه‌ها مرا به کهن‌ترین زمان‌ها می‌برد. تمدن‌ها و شیوه‌های زندگی در سراسر جهان را مرور می‌کردم. از کارآموزی در کلاس‌های

۱. والِن، هانری: استاد و پژوهشگر روان‌شناسی فرانسوی معاصر

پیش دبستان و دبستان و کار با کودکان صمیمی و بی‌آلایش لذت می‌بردم. احساس می‌کردم کسان دیگری نیز این پرسش‌ها را از خود کرده‌اند و راه حل آن‌ها را در تغییر روش‌های آموزش و پرورش یافته‌اند.

تلاش کسانی چون پستالوتسی^۱ در سوئیس، فروبل^۲ در آلمان، دکرولی^۳ در بلژیک، دیویی^۴ در ایالات متحد آمریکا^۵ مونته سوری در ایتالیا، فرنه^۶ در فرانسه، ماکارنکو^۷ در شوروی، پائولوفر^۸ در برزیل افق دید مرا گسترش داد.

زمانی که کار آن‌ها را با نظامی که در آموزش و پرورش رسمی فرانسه متداول بود مقایسه می‌کردم، متوجه می‌شدم که اشکال در روش رسمی، آمرانه، یکسان‌ساز، محدود و یکنواخت است. روشی که از انسان آدم‌آهنی تابع دستور می‌سازد. خلاقیت، اندیشه و احساس و عواطف را محدود و مقید به قالب‌های معین می‌کند. بال‌های پرواز آزاد ذهن و تفکر و احساس را قطع می‌کند. قدرت تشخیص را محدود به راه‌های معین می‌کند.^۹ روشی که برای پیش بردن کار خود از ابزار مقایسه، رقابت، نمره و جایزه استفاده می‌کند و اصل بزرگ اختلاف فردی انسان‌ها را زیر پا می‌گذارد.

بگذارید در این جا به حاشیه بروم و روش تخریبی که در آموزش و پرورش ایران در زمان حاضر به کار گرفته می‌شود مطرح کنم. مقایسه‌ی دانش‌آموزان با یکدیگر، به وجود آوردن زمینه‌ی مداوم رقابت، ارزشیابی دائم از طریق نمره و تعیین جایزه برای هر کار نسل جوان ما را به بند کشیده است.

-
۱. پستالوتسی، یوهان هایتریش، ۱۸۲۷ - ۱۷۴۶ م؛ اصلاحگر تعلیم و تربیت سوئسی
 ۲. فروبل، فریدریش ویلهلم اوگوست، ۱۸۵۲ - ۱۷۸۲، بنیان گذار آموزش پیش از دبستان.
 ۳. دکرولی، بنیان گذار مدارس نوین در بلژیک در نیمه اول قرن بیستم.
 ۴. دیویی، جان، ۱۹۵۲ - ۱۸۵۹ م؛ فیلسوف و بنیان گذار تربیت نوین در ایالات متحده آمریکا.
 ۵. مونته سوری، ماریا، ۱۹۵۲ - ۱۸۵۹ م؛ پزشک و بنیانگذار روش تربیتی نوین در ایتالیا.
 ۶. فرنه، گوستاو، معلم فرانسوی نیمه قرن بیستم و بنیانگذار برنامه‌ریزی آزاد
 ۷. ماکارنکو، آنتون سمیونوچ، ۱۹۳۹ - ۱۸۸۸ م؛ جامعه شناس و مربی تأثیر گذار اتحاد شوروی.
 ۸. فرر، پائولو، ۱۹۲۱ -؛ محقق برزیلی و بنیان گذار تعلیم و تربیت اجتماعی

دائم صحبت از برتر و برترین می‌شود. چه کسی می‌تواند چنین ادعایی بکند؟ برتر و برترین دروغی است بزرگ که امثال هیتلر^۱ برای قبولاندن آلمانی‌ها نژاد برترند از آن بهره برد و حال برای فریب مردم ایالات متحد آمریکا از تمدن برتر سخن به میان آمده است.

در نظام آموزش و پرورش ما با یک مجموعه آزمون‌های سست و بی‌پایه، گروهی از دانش‌آموزان را استعداد‌های درخشان می‌نامند و در مؤسسه‌های جداگانه امکانات تحصیلی بهتری برای آن‌ها تهیه می‌کنند. گروهی را با عنوان المپیادهای علمی آموزش اختصاصی می‌دهند. این گروه در مسابقه‌های بین‌المللی شرکت می‌کند. از نخبگان صحبت به میان می‌آید.

یک مطالعه‌ی اولیه در نمودار جمعیتی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه خاستگاه و هدف‌های این گونه برنامه‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. کم شدن آمار زاد و ولد در کشورهای توسعه یافته، ضرورت جذب نیروهای کار را از کشورهای دیگر پدید آورده است. نگاهی به طرح استعداد‌های درخشان، آزمون‌های گوناگون و المپیادها و نتایج آمار نشان می‌دهد که این نیروها از کشورهای در حال توسعه جذب کشورهای توسعه یافته می‌شوند، بنابراین زحمت از ما و برداشت از آن‌ها.

بگذارید حاشیه‌ی دیگری نیز بروم.

رقابت در جهان امروز انگیزه‌ای شده است ویرانگر. ظاهراً چنین استدلال می‌شود که رقابت سبب تلاش بیشتر می‌شود. رقابت ماهیت هر کار را دگرگون می‌کند و آن را از هدف اصلی دور می‌سازد. در ورزش، در تحصیل، در کار به جای هدف اصلی که سلامتی، کسب دانش و تولید محصول مادی یا معنوی

۱. هیتلر، آدولف، ۱۸۸۹-۱۹۴۵؛ دولتمرد آلمانی اتریشی اصل و رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی). او در سال ۱۹۳۹ با حمله به لهستان جنگ جهانی دوم را آغاز کرد.

است، جلو زدن از دیگری یا دیگران مهم می‌شود و عملاً نه تنها کیفیت هر تلاش نزول می‌کند بلکه فرد اسیر رقابت می‌شود.

از این دو حاشیه که کم و بیش مربوط به روزگار کنونی است بگذریم. مطالعات گسترده‌ی من در زمان دانشجویی سبب شد که بیشتر در کار آموزش و پرورش دقت کنم و به مسئله‌ی راه‌های رشد واقعی انسان و انسانیت فکر کنم.

وقتی این جریان فکری و چرایی بزرگ در زندگی شما به وجود می‌آید، یعنی در سن ۲۴ سالگی که برگشتید به ایران، چگونه تصمیم گرفتید؟ چند راه داشتید؛ می‌توانستید مثلاً مبارزه نظامی کنید. یا مثلاً کار سیاسی یا کار فرهنگی انجام دهید. کدام یک از این راه‌ها را برای پاسخ به این چرای بزرگ انتخاب کردید؟

در زمستان سال ۱۳۳۰ به ایران بازگشتم. عهدم را با خودم برای زنده نگاه داشتن نام فرهاد برادر کوچکترم که در فروردین ۱۳۲۶ از دست رفت فراموش نکرده بودم. برای مطالعه‌ی روش کار به کودکستان بهار دعوت شدم و چند هفته‌ای این مرکز پیش‌دستانی را زیر نظر گرفتم و پیشنهادهای برای بهبود کار ارائه دادم. مربی کودکستان شدم و سپس کار خود را در مدرسه بامداد با عنوان معلم زبان آغاز کردم. در این فاصله ازدواج کردم و فرزندم پیروز را به دنیا آوردم. همسر اولم را از دست دادم و تلاش کردم با شغل معلمی امورات زندگی را بگذرانم. در خانه‌ی پدری زندگی می‌کردم و مادر سرپرستی فرزندم را به کمک بانویی روستایی به عهده داشت.

هرگز فراموش نمی‌کنم روزی پدر مرا صدا زد، در کنار خود نشاند و گفت: «توران تو حیفی.» پرسیدم: «منظورتان چیست؟» پدر گفت: «تو رفتی و تحصیل کردی. دنیا را دیدی و حالا برگشته‌ای و به عنوان معلمی ساده کار می‌کنی.

نمی‌توانی کار دیگری به عهده بگیری؟» پاسخ دادم: «می‌توانم ولی چگونه؟» پدر گفت: «تو هنوز به سنی که بتوانی امتیاز کودکانی را بگیری نرسیده‌ای. مادر امتیاز را برایت می‌گیرد. من هم به مدت یک سال خانه‌ی مسکونی قدیمی را در خیابان ژاله، بدون گرفتن اجاره در اختیار تو می‌گذارم. برایت ده میز و شصت صندلی کوچک در کارخانه می‌سازم. الاکلنگ و سرسره را هم می‌دهم بسازند. بقیه‌ی کارها با خودت.»

کودکستان فرهاد با این ترتیب شکل گرفت و من کارم را به عنوان مدیر و مربی با یاری خانم فخری گلستان در مهرماه ۱۳۳۴ آغاز کردم. عملاً فرصتی پیش آمد تا پاسخ پرسش بزرگ زندگی خود و شاید زمانه را بیابم «چگونه می‌شود کودکان را بزرگ و تربیت کرد که انسان‌هایی اسیر نشوند. آزاده و متکی به خرد و اندیشه و دانش خود باشند و پله پله از نردبان انسانیت بالا بروند؟» و این سرآغاز بیست و پنج سال کار سنگین همه‌ی ما مربیان و معلمان و همکاران مدرسه شد. شرح جامع‌تر آن در سه کتاب از تجربه‌های مدرسه فرهاد^{۱۹} آمده است.

درباره‌ی نگاه به زندگی صحبت می‌کنید. آیا با در آن محدوده‌ی تاریخی، با جریانی حاکم بر جامعه مواجه هستید؟ چه راهبردی برای رسیدن به هدف‌هایتان که رسیدن به پاسخ چگونگی آموزش و پرورش است انتخاب کردید؟ آیا مقابل جریان ایستادید آیا سیاست هدایتی پیش گرفتید؟ چه روشی برای غلبه بر این جریان انتخاب کردید؟

مشاهدات و مطالعات دوره‌ی دانشجویی، مرا متوجه راه‌ها و روش‌های قالبی بار آوردن نسل جوان در نظام‌های آموزش و پرورش کشورهای مختلف کرده

بود، ولی هنوز نمی‌دانستم که چگونه می‌توان این قالب‌ها را شکست. نمی‌دانستم چه روش‌هایی را می‌توان جایگزین آن کرد. به نمونه‌هایی از این روش‌ها در کارآموزی‌ها، سفرها و کتاب‌ها برخورد کرده بودم ولی زمینه‌های اجرایی آن را حتی در مقیاس کوچک نمی‌شناختم.

کار در کودکستان، سپس دبستان و مدرسه‌ی راهنمایی فرهاد چنین فرصتی را ایجاد کرد. ما در واقع خود را مدرسه‌ای تجربی می‌دانستیم و سعی داشتیم راه‌های آموزش و پرورش شایسته‌ی انسان را بیابیم. از کارهای محدود و کوچک آغاز کردیم و آرام آرام به کارهای بزرگ‌تر دست زدیم. در این زمینه گام به گام و به شیوه‌های گوناگون مانند، نوشتن مقاله، شرکت و ارائه‌ی تجربه‌ها در دوره‌های کارآموزی، شرکت در برنامه‌ریزی‌های درسی، تدریس در دانشگاه، شرکت در همایش‌ها و گفت‌وگو با مسئولان و نوشتن بعضی کتاب‌های درسی حاصل مطالعات خود را در اختیار جامعه و تعلیم و تربیت ایران گذاشتم.

من در فرصت‌های گوناگون سیستم اداری آموزش و پرورش را به اژدهایی تشبیه کرده‌ام که هر فکر، طرح و برنامه‌ی جدیدی را می‌بلعد، یا چنان دگرگون می‌کند که هدف اصلی‌اش گم می‌شود. این سیستم اداری رئیس و وزیر را هم به بند می‌کشد. ورود به این سیستم یعنی اسارت. چه پیش و چه پس از انقلاب اسلامی شاهد طرح‌های مفید بسیار گوناگون بودم که نظام اداری آن‌ها را بی‌خاصیت و حتی فاجعه‌آمیز کرد. مثلاً طرح کاد که به دانش‌آموزان دبیرستانی فرصت می‌داد با محیط‌های کار آشنا شوند و خود را برای انتخاب رشته‌ی تحصیلی خود بیازمایند. مثلاً طرح پژوهش دانش‌آموزی که دانش‌آموزان را با تفکر علمی یعنی یافتن پرسش اصلی، ساختن فرضیه، مطالعه، آزمایش و جست‌وجو و رسیدن به پاسخ آشنا می‌کند و عملاً کتاب‌های درسی را به روز می‌کند و فرهنگ‌سازی عملی را شکل می‌دهد.

نظام اداری آموزش و پرورش آن چنان مقررات سخت و غیرقابل انعطافی برای طرح کاد وضع کرد که عملاً از میان رفت و برای پژوهش دانش‌آموزی مسابقه، جایزه‌ی منطقه‌ای و کشوری گذاشت و اصالت کار و انگیزه‌ی واقعی پژوهش تخریب شد. پژوهش‌های انتخاب شده عملاً کار دانش‌آموزان نبودند بلکه حاصل زحمتهای والدین آنها شدند یعنی نمایش بدآموزی.

تغییر زمان بر است. کار بسیار می‌طلبد، بسیار از خودگذشتگی می‌خواهد با اعتقاد بسیار بسیار عمیق پیش می‌رود. مهم ادامه‌ی تلاش است و تأثیرگذاری بر انسان‌ها.

منظورتان این است که در آن زمان چندان به سیستم به عنوان روشی که انسان‌ها اجرا می‌کنند اعتقاد نداشتید و بیشتر به انسان‌هایی که مجری سیستم هستند اهمیت می‌دادید؛ یعنی هدف شما از تأثیرگذاری آن انسان‌هایی است که مجری آن سیستم بودند، نه خود سیستم؟

نظام‌های آموزش و پرورش در همه‌ی کشورهای جهان انسان‌ها را در قالب مطلوب خود می‌خواهند. زمانی که هدف‌های غایی، مقطعی و سازمانی تنظیم شده‌ی هر کشوری برای آموزش و پرورش نگاه کنید به کلمه‌های زیبایی برخورد می‌کنید که بیشتر به نظر آرمانی می‌آیند تا قابل تحقق. در سیستم اداری این هدف‌ها به صورت قالب‌های تحمیلی در می‌آیند که به صورت دستورالعمل، بخشنامه و مقررات به واحدهای آموزشی منتقل می‌شوند و بعد اجرایی می‌یابند. ارزیابی از عملکرد مدرسه و معلم نیز بر اساس همین دستورالعمل‌ها صورت می‌گیرد و کل این مجموعه نظام بسته‌ای می‌شود که کیفیت آموزش و پرورش را به پایین‌ترین سطح می‌رساند: قالبی، تحمیلی و دستوری.

وارونه دیدن این وضع و دادن اختیار تصمیم به معلم و دانش‌آموز برای یافتن مسیر حرکت و فعالیت خود راه حلی است که ما در مدرسه‌ی فرهاد به آن رسیدیم. معلم و دانش‌آموز برنامه‌ریز، فعال و تعیین‌کننده روشی شد که از آن بسیار آموختیم و به نتیجه‌ی مطلوب رسیدیم.

این پیشنهادی بود که جمع همکاران و صاحب‌نظران مدارس تجربی پس از انقلاب در طرح بازسازی آموزش و پرورش ایران، به شورای انقلاب ارائه دادند. در یک سیستم نظامی رأس هرم دستور دهنده و تصمیم‌گیرنده است. در یک سیستم آموزش و پرورش سطح مقطع هرم، یعنی دانش‌آموز، معلم و مدرسه تصمیم‌گیرنده هستند و برنامه‌ریز و تعیین‌کننده. در مدرسه‌ی فرهاد چنین سیستمی را تجربه کردیم و به حقانیت آن پی بردیم؛ سیستمی که شاگرد و معلم و برنامه و مدرسه به حداکثر رشد می‌رسند.

در نظام آموزش و پرورش‌ی که رفتار آمرانه حاکم بود، شما از چه روشی برای این کار استفاده کردید؟

ما نظام خودمان را به وجود آوردیم و در طی ۲۵ سال با کار گروهی گام به گام راه‌ها را پیدا کردیم. مدرسه‌ی ما خودگردان بود. ما تابع قوانینی بودیم که شاگردان تنظیم کرده بودند. شاگردان هر کلاس در ماه مهر نماینده‌ی ثابت کلاس خود را انتخاب می‌کردند. این نمایندگان در نخستین سال قوانین مدرسه را تنظیم کردند. درباره‌ی بهداشت، روش‌های آموزش و رفتارهای شاگردان قوانینی را به وجود آوردند که مدرسه بر اساس آن اداره می‌شد. در جلسه‌های قانونگذاری من نقش منشی را داشتم. پس از تصویب این قوانین توسط نمایندگان، شورای معلمان نیز آن را بررسی و تصویب کرد سپس آن را تکثیر و برای والدین فرستادیم. آن‌ها هم قوانین ما را پذیرفتند.

اداره‌ی مدرسه به عهده‌ی نمایندگان دانش‌آموزان بود. هر ماه از هر کلاس سه نفر به نمایندگی انتخاب می‌شدند. هر روز اداره‌ی مدرسه به عهده‌ی نمایندگان یک کلاس بود؛ مثلاً نمایندگان کلاس اولی‌ها و دومی‌ها روزهای دوشنبه و پنجشنبه که کلاس‌ها نصفه روز بود مدرسه را اداره می‌کردند. تنظیم صف‌ها، مراقبت از شاگردان، بهداشت و نظافت محیط را به عهده می‌گرفتند. ما بزرگ‌ترها نظاره‌گر بودیم تا این سیستم کاملاً جا بیفتد و اجرا شود. شاگردان کلاس، کار نمایندگان خود را زیر نظر داشتند. هم تذکر می‌دادند و هم تذکر می‌داشتند. نمایندگان ثابت کلاس‌ها، اجرای قوانین را زیر نظر داشتند و در صورت لزوم تغییراتی در آن می‌دادند. به این ترتیب همه‌ی آن‌ها با گردش کارها در یک نظام مردم‌سالار آشنا شدند.

در مدرسه‌ی فرهاد رقابت وجود نداشت. دشوار بود ولی توانستیم آن را از میان برداریم. شاگردان با هم مقایسه نمی‌شدند. ما می‌دانستیم که هیچ دو انسانی یکسان نیستند. استعدادها و توانایی‌های آن‌ها متفاوت است. آهنگ رشد آن‌ها نیز با هم اختلاف دارد. خصوصیات خلقی و ذهنی آن‌ها نیز یک جور نیست. شاگردان با هم کار می‌کردند، به هم کمک می‌کردند، گروه‌های کاری تشکیل می‌دادند و کار را جمعی پیش می‌بردند. معلمان با ظرافت و در گروه از شاگردان قوی‌تر در یک موضوع برای کمک به شاگردان ضعیف‌تر استفاده می‌کردند. همیاری و همکاری از خصیصه‌های آن‌ها شد. معلمان هر ماه میزان پیشرفت شاگردان در درس، از طریق پرسش ارزشیابی می‌کردند ولی نه برای نمره دادن، بلکه برای سنجش میزان درک و تسلط شاگردان به مطلب کار شده و برنامه‌ریزی کارها، درس‌ها و تمرین‌ها برای ماه بعد.